

گذاشت - و ازین طرف الف شاه برای اخبار نویسی امتیاز
اندوخت •

چون سرشت شاه از دام ددی - و قطع نظر از نیکوئی - به
بدی مستعد - و صاف دلی بفرسنگ ازو مستبعد بود - در بزم
اسلام از غایت استکبار - که شان الهی است - بیخودانه بر زبان آورد
که : « عهد و پیمان سلاطین منحصر بر قوت است - هرگاه روز جهانگیری
درین دولت اشتهار یافت - مهربغلی بیغل خواهد ماند - و آن کوه
نور - که بقصب نزد مهاراجه موجود است - زیب بازوے پادشاه
اسلام خواهد شد » • این معنی از اخبار نویسی بلاصفا معروض رای
اقدس گشت • حکم شد که : برات امیران سنده مراسلات زور انگیز
فیز سمت ارسال یا بند - که شاه در زمین سنده ظهراً بارادۂ قندهار و آن
فواحي غلام افراز شجاعت گشته - اما سوائے ماک گیری ماحوظ نظر
ندارد - از فساد افغانیه خایف باشند - و نیز به دوست محمد خان
سپهدار کابل - تعلق و دلاسا نموده - اظهار فرمودند که - « در دفع
شجاع الملک ساعی بوده - و ضامن دی سرکار والا در آن دانند - و آنوقت
اتحاد طرفین استحکام خواهد یافت - و نیز از کشمیر تحایف لایقه برای
آن شجاعت منس مقرر خواهند بود - و زابلستان معه بلگرام از عطیات
حضور خواهد شد - و تکالیف اسپان و غیره تحایف که سال بسال معین
برای انقیاد فرمان معاف خواهد گردید - و نیز اگر خدا نخواستہ باشد -
شاه بر قندهار رسید - بعد از استیصال اخوان - نوبت دولت آن
سپهدار کابل بمیان خواهد بود - و بفضل مفضل آنوقت تدارک آن
مخالف ماک و ملت ازین طرف از قرار واقعی خواهد شد » •

چون امرای سنده و دوست محمد خان بر دقیق مضمون و
رسیدند - بزم گنگاش آراستند • دوست محمد خان پورش خود را

از زاه تانک و بنون باز داشته ^م بر تسخیر قندهار موقوف داشت - و امرای سنده با هم عهد بسته ^م برای آداب خاندان احمد شاهی و لحاظ باج گذاری قدیم با ادب پیش آمده - شکار پور برای سکونت مهمان قرار داده - یک لکبه روپیه ضیافت گذاردند - و شاه شکار پور را خانه بابا شمرده - در تسخیر قلوب هند - که بگنجینه داری مشهور - و در هر شهره از ایشان مذکور میباشد - همت بر گماشت - و به نگاهداشت سپاه اقدام نمود * قریب ده هزار از پنجاب - بقدر بیست هزار از هندوستان - و باندازه سی هزار از افغان و از هزاره و بلوچستان نیز گروه ها گروه فراهم آمدند * شاه مردم هندوستان را امتیاز و افغانیه را اعزاز زبانی داده - در ریختن توپهای کلان و زنبوک و خرید تیر و تغذگ و باروت و شمشیر اوقات آغاز نمود *

امرای سنده نوشته حضور را محض خیر خواهی یافته در دفعیه شاه بزم مجالست آراسته - بفراهمی سپاه شاه را اخبار کردند :

[بیت] مهمان همچو نفس گرچه عزیز است و ایک

خوش نیاید - که درون آید و بیرون نرود

میر رستم خان از خیر پور و میر کرم علی خان از حیدر آباد سپاه کینه خواه - و شاه نیز بسرکردگی سمندر خان طالب عز و جاه شده - حسب الجموع را حکم ستیز و آویز داده - خود بشکار پور نشست * چون برابری خاندان احمد شاهی در مات آن گروه با ادب از جماعت ممنوعات بود - این معنی را از منکرات شمرده - بعضی از جنگ و جدل پهلوتی نمودند - و شاه را بنوکری سی هزار سوار و یک لکبه روپیه نقد راضی ساخته - بر آن آوردند - که تسخیر قندهار از جمله لوازمات ماک گیر است - چون شاه دانست - که فیروزی حصول و نقود

خداداد نیز روزی شده - انتهای بزم تسخیر قندهار مصمم باید نمود -
 دانیان خودور - که در رکاب داشت - هر چند بعرض رسانیدند - که
 شکستگی این دولت مجدداً درستی بهمرسانیده - مکت چند ماه
 درین سرزمین موجب صوات عظیم - بلکه افوازه تسخیر ایران و توران
 تصحیم خواهد یافت - اما شاه بفصوحه: **كُلُّ اِنَاءٍ يَتَرَ شَحْبًا بِمَا فِيهِ** -
 بمضمون:

[فرد]: — چو تپیره شود مرد را روزگار
 همان میکند کس نیاید بکار

چون عفا بال کشاء فیانی رزم گشته - سپاه را معه اتواب و
 اسپان و الوان ساده سامان حکم تسخیر قندهار داده - دهل کوب - و در
 راه چند قریات را بحکم الولد سر لابیہ بطریق نهاده رفت و روبر نموده -
 ده گروهی قندهار به بیشه اجک زیان قرار شد *

پردل خان سپهدار قندهار بممانت قلعه مغرور - و بفراهمی علف و
 آذوقه مجبور - بصوابدید اخوان بناظم کابل امیر دوست محمد خان
 حتی المقدور بامداد خود استعانت نمود - و دوست محمد خان به
 نیک افعال و نیز تحریک حضور خاقان را ضمیمه آن یافته - بدفعیه آن
 بلائے ناگهانی از کابل و بامیان و غزنین و اقرات افغانه طلبداشته - درین
 معنی کنگاش جست افغانه همسری با خداوند تاج و نگین - و جدل
 با وارث خراسان زمین از خط ادب بعید دانسته - با میر دوست محمد
 خان از در مجادله بر آمدند * دوست محمد خان مسئله شرعی:
«وَ اِنْ جَاهَدَكَ عَلٰى اَنْ تُشْرِكَ بِيْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» در میان
 آورده - تبعداری نصاری بر فتراکش بسته - محاذی اطراق نمودن غزا

¹ Quran XXXI, 15.

و همراهیانش را قتل نمودن جهاد اکبر فرموده - خدای خود را در آن محاربه انداختن عین شهادت دشت کربلا را نمود - نیز علمای محمدی کیش و سادات خداوندیش برسائی فهم آمیز آفرین کرد - و بدادن چند لکمه روپیه زر دست به تیر و خنجر و شمشیر بکمر شده - افغانستان بجهاد گرمی نعره های مستانه بر آوردند و کهن دل خان احمد شاهی خاکریز - و از دروازه شکار پوری اسپان تهور را مهمیز داده - هر چند بمقابله سمندر خان خاک بیز و فساد انگیز میگشت - اما مخالف روز بروز قدم فرا ترک مینهاد *

پودل خان برای دوست محمد خان انهدام خود را استیصال بنیان پاینده خانیان معروض داشت * بناءً علیه دوست محمد خان - ع : "دو منزل را یکے میگرد و میرفت -" تا آنکه ما متضغیاً بافغانانی - که دلسوختگی نوعی از همدوستانیاں رکابے شاه داشته - اعلام نمود که : "این قدر اعزاز تا تصرف کابلستان است - بانواع انگریزی همین مفسد قامع بنیان اسلام خواهد بود" * در جواب آن بصورت شایسته یافت - تا بعدود قندهار رسیده - صفوف آراء از طرفین و پساوبندی بجانبین رواے گرفت * دوست محمد خان مردانه بقلب - جا گرفت - و شاه شجاعت انتباه بحکم انعکس اسم زنگی بکافور پشت پناهی لشکر سوار ماند *

چون هنگام سرزدن و جان دادن گرمی گرفت مهر و محبت از طبایع چون روباہ بکنج اختفا جا گزید * پیغام توپ بگوش شاه از رموز نبرد آگاه - گرانپها آورد - و آن عیاش را این قدر دلخراشی بجامه شاشی در داد - و سواران یکه تاز شاه را در هنگام زد و خورد نظربر هزیمت آقا داشته - جانفشانی و پیادگان دوست محمد خان قلیانه

جلو اسپ صبارتار گرفته - بپلا گردانی میگردیدند :

[نظم] در آن رزمگه شور بیداد بود
ستم را در آن فتنه بنیاد بود

بشمشیر هندی خراسانیان
بکشتند هندی بیبانیان
چو هندی بافغان جمدهر زده
فغان از نهاد فغان سر زده
چو دونیم از تیغ افغان شده
چو افعی وهم کلاغانی شده
مگر افعی وهم کلاغان دشت
نمودند آن اسم خود باز گشت

مختصر مفید - افغانان طرفین باهم بیگرنگی بر آمده - به سپر
اندازی - و هندیان بیچاره هر چند بخصم اندازی و نیزه بازی مستعد
شدند • اما شاه بحکم مردانگی هاء ذاتی حورعین جواهر برفاش -
و از غایت دور اندیشی جامه شاش - و به نگهداشت حکم :
«وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۱ قدسیان بشاباش رسیده - جریده
و بیدان انتعاش نهاد • جوانان چلبک دست چون آقائے خود را
پس پشت نیافتند - از پشتی آن پشتی بنا امید شده - زندگانی خود
را در ایثار نقد جان انگاشتند - و دوست محمد خان معتبران خود را
فرستاده - اول خوف جان بعد ازان بشرط آسیمان آیه امان بر خواند •
هندیان آسیمه سر هر چند دست بشمشیر و خنجر داشتند - اما
در عربی هاء شاه دست آویزی بر گرفته - بدادن سیف و سنان رهائی
یافتند • دوست محمد خان چند هزار تفتگ و هشناد و توپ و دیگر

^۱ Quran II, 195.

ساز و سامان بے پایان از عنایت خدیو آسمان بیدرنگ برگرفته - شاه را داخل بشنگ یافت • و از تعجب بازاستاده از اخوان دو لکھ روپیہ زر و چند اسپان نگار و تحف و ہدایاے دیگر گرفته - این فتح نمایان را معروض درگاہ فلک پایگاہ این خسرو دوران گردانید • حضور والا بحکم «و السِّنِّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحِ قِصَاصٌ»^۱ نقض عہدش را نقصان دولتش انگاشتہ - بہ سندھیان و دوست محمد خان خانہ آبادی نوشتند - و از شاه بسمع اقدس رسید - کہ از بشنگ چندے پیش میر معراب خان قلعدار کلات بودہ - از راہ شکار پور بہزار خواری و رسوائی داخل ظاہر لدھیانہ گردید :

[فرد] وفا ز دھر جفا کار کینہہ توز مجوس

کہ کینہہ اش بتو تا سرحد احد باشد

و نیز درین سال از معروضہ وید بہادر استشمام رایج ملاقات لاف - کہ از سرکار کمپنی بلہ ملاح انگریزی مالک رتق و فتق مہمات ممالک محروسہ میباشد گردید • چون نگہداشت مراسم خلات و پاس مدارج الفت آئین خاص این پادشاہ والا جاہ است - نظر بر استحکام بنیان موالات و استحصان قوایم مصادقات این آرزوی را پذیرا فرمودہ - خود بنفس نفیس انتظام این مقدمہ فرمودند • ہر چند بعضے از نمک بحلالن و ہوا خواہان دولت امتناع ملاقات را از عزو جاہ تمکنت برگذارند • از آنجا کہ اسعاف و انجاش مرام حاجتیان مطلب طلب و انحراف از جادہ نضوت و عجب رویہ این خدیو گیتی پڑوہ است - بدان امر دل نہاد شدہ - کارنامہ عجبے و دستور العمل کاملے بر میان یکجہتی را سرانجام دادند • ہر آینہ یگانگی بے امعان نظر صورت نہ بندد - و جواہر این عرض بیان بدست نیفتد • ازین جاست -

^۱ Quran V, 45.

که اگر این خدیو دارا دربان لات را نوکر کمپنی و کمپنی را چاکر شاه انگلستان قرار دادے۔ پس کلاه عزت بر ثریا و تاج خلافت بر سما و این عہد یکجہتی نقد نما بودے۔ برین تقدیر انجلاے سجنجل مودت بے پاسداری آئین مخاطب جلوہ گر نشود۔ و انعکاس این پرتو بر یک دگر نیفتد۔ و بعد منازل انگلستان و پنجابستان نیز دستاریزے صادق برائے گروه صداقت پڑوہ است •

اگرچہ لات بوضع از و خشوری از شاه انگلستان دستورے مییابد۔ اما آئین شاه انگلستان آنکہ : ہرچند از دست و زبانش بہ آید حرف را نشاید۔ ہرچہ ایجاد و اختراع سازد۔ باقبال شاه انگلستان موافق آید۔ بذاہ عایہ منادی سرکار کمپنی حکم ندارند۔ و از شاه ظاہراً افسانہ نخوانند • سرکار والا بیاس صحبت قدیم در تہیہ ملاقات دقیقہ از دقایق آرائش۔ کہ آئین شاہان والا تبار است۔ فرو گذاشت فرمودند • سورج بیان اجیئن۔ کہ پیشتر چندے بکوتوالی دارالسلطنت لاہور اعزاز یافتہ۔ نسق و نظم سارقین و قزاقین از قرار واقعی نمودہ بودہ۔ و درین مدت در مصاحبت وید بہادر تعیین است۔ بعرض رسانید کہ : اگر اہتمام خبر باین قدیم الخدمت تعلق یابد۔ در طرفہ العین تمام کردہ آید • حضور والا او را مامور۔ و خود بنفس نفیس گذر روپڑ را۔ کہ آنروزے آب ستلج واقع است۔ برائے عبور مقرر فرمودہ۔ معہ جنود نصرت پیکر این روزے آب را مخیم عزوجل نمودند • فقیر عزیز الدین رضا انصاری آتش حضور را بلباس بسنتی یافتہ۔ «فَاعِ لَوْنُهَا۔ تَسْرُ النَّاطِرِينَ»^۱ برخواند • بجملة افسران حکم ناند صادر شد کہ :

^۱ Quran II, 69.

هر یکے برنگ بستنی از سرتا پا لباس برگیرد - و برنگ دیگر مایل نشود • اگرچه ظاهراً برائے سرور نظرین بوده است - اما در معنی بآن گروه اهل فرنگ از یکرنگی اشعار فرمودند - که درین دولت دورنگی گنجایش ندارد - و دیگرگونگی قرار نگیرد •

مولوی محمد محسن از سرکار انگریزی برائے خیر مقدم مامور شده - دولت بار اندوخت • فقیر عزیز الدین رضا انصاری و کشن چند وکیل چیت سنگه کمیدان به و خشوری ملاقات گورنر بہادر دریافته - بعد از مرحبا مکالمت یکجہتی طراز و مقالات یکرنگی آغاز بمیان آورده - معارفت نمودند • گورنر بہادر بعضے از مصاحبان دمساز خود را معہ مبلغ دہ ہزار روپیہ ضیافتانہ روانہ حضور - بیس حرمت انگریزی گوہر اکلیل خلافت ولیعهد کنور کنڑک سنگه بہادر را معہ حضار جناب والا باتالیقی فقر عزیز الدین رضا انصاری معہ بازده ہزار روپیہ ضیافت مامور فرمودہ - کوش بر استقبال وغیرہ سامان جاہ و جلال گذاشتند •

چون این معنی مذکور محفل لات بہادر گشت - از تحیر دست و پا گم کردہ - بمفاد "ہن لباس لکم و انتم لباس لہن" بجائے خود لال بی بی را باستقبال فرستادہ - حاضرین خاص را نیز ہمراہ فرمود • چون از جانبین مراسم وداد و اتحاد روائی یافت - در خیمہ لات بہادر شگرف انجمنے آراستہ گشت • صاحبزادہ والا قدر پا بر تخت تمکنت گذاشتہ - بزبان پنجابی مکالمت فرمودند • ترجمہ زبان ہندی و پنجابی بہ محمد محسن و فقیر عزیز الدین تعاق یافت • چون نشان نشاط خاطر خاطرین و نظمین و تسکین جانبین از طلاقت چین و گفتگوئے محبت آمیز گردید - حضار لات بہادر را بظافت ہائے گونا گون

^۱ Quran II, 187.

معه چند رقوم جواهر سرافراز فرموده - سه رقم جواهر و سی و یک کشتی
 ملبوسات خود پذیرا فرموده - مصاحبان خاص را نیز اجازت قبول در داد *
 بانصراف حاضر حضور گشته - بیان مرافقت نمودند * امر عالی شرف
 صدور یافت که : "چهار هزار سوار کرار بلباس زرباف دوشاه پوش و
 باهوش باشند - و شش پلتن صفین آراسته - آماده مصالحت بوده -
 سخت کوشی را از دست ندهند" *

بسنتی پوشان خالصه جی بغم و چم دلاویز - و شقایق رخان
 فرهنگ از آتشین عذار شعله ریز - اسپان صبا خرام در نگ و تاز - و بهادران
 فیروز در عرصه شجاعت رایت افراز * سنگهان دلاور بر اشهب نسیم نگ
 سوار - و از نعلهای هلالین هر سمت شعله ریز و شرر بار * بهادران
 رعنائی و دست بکمان ابروئی راست رو - چون تیر در زه آهنین در بر
 گرفته - جوهر نمائے عرض خنجر و شمشیر - و تفنگچیان فیروزی
 نشان در شوکت و شکوه - و مبارزان ثابت قدم پا برجائے چون کوه *
 چار آئینه ها صفا تر از عذار ماهو شان نازک انداز دیده خفتان - همه تن
 چون لاله رخان سیه چشم در صید دلها * باز سرکار والا با شوکت تمام چون
 سرو خرامان - بسواری فیل ژیان - از فیرونگی اقبال بشارت تابان -
 زر ریز و گوهر افشان - با سرداران نامدار در قلب فوج فیروزی اقتدار جا
 گرفته - چون ماه سریع السیر گشتند *

لات بهادر نیز باین انگریزی فوج خود را حکم آرائش داده - بگر
 و فر تمام بر لب دریای ستلج معه دمسازان خود باستقبال ایستاد * چون
 اتصال اقبال شد - حضور انور برای استحکام بنیان موالات سبقت بکار
 برده - به مقوله لات بهادر که : ع -

کرم نعام - و فرود آے - کہ خانہ خانہ تست •

برفیل لائت بہادر نشستند - و در سبب کہ بدست اقدس بودند -

بلائت بہادر و صاحبہ او مرحمت یافت • درین ضمن نیز اشارت فرمودند •

کہ : بعد از آراستن محفل وصال آخر مہاجرت خواهد شد :

[فرد] سبب گوئی وداع یاران کرد

نیمہ زان روز سرخ وزین سو زد

چون خیمہ لائت بہادر از قدم حضور انور رشک روضہ جاوید و

فروع بخش ناصیہ خورشید گشت - و آتشین رخن اہل فرہنگ نیز

در آن محفل رنگ افروز سرور شدند • حضور انور افتتاح باب کلام

نمودہ - تلفظ فرمودند کہ : " اسوقت کچہ شراب پیائے " • و بعد

از آن شراب لاهوری را بر شراب انگلستان تفضیل دادہ - از مستمعین

حرف نعم گوش فرمودند • رقاصان و نوازندگان را نوازش فرمودہ -

یکہزار روپیہ عنایت کردہ - جشن ہولی را بنیاد نہادند •

لائت بہادر پنجاہ و یک خوان پشمینہ و جواہر و الوان ملبوسات

و اقمشہ و دو راس اسپ عراقی و یک زنجیر نیل و جیفہ گوہرین و

مالاے مروارید و جفت حلقہ دست مرصع طلائی و دو بندوق و دو

کمان و دو ضرب توپ و چہل و ہفت کشتی ملبوسات از نظر کیمیا اثر

گذرانیدہ - راجہ دھیلان سنگہ و خوشحال سنگہ و جملہ سرداران را حکم

گرفتن سہ رقم جواہر و ہشت کشتی ملبوسات - کہ بنام ہریکے قرار

یافتہ بود - دادند • لائت بہادر باداے مراسم اتحاد مورد آفرین این

خدبو گیتی آرا و مصدر اشفاق این شہنشاہ خورشید کلاہ کشور کشا

گشتہ - سر بہ اوج سما رسانید •

بعد از آن فوج انگریزی از قواعد خون روکش بہار شدند • سرکار

والا ده هزار روپيه گرامت فرمودند * سبحان الله ! هنگاميکه هر طرف سنگهان نامدار استاده - و سلاح و خنجر آراسته و آماده بودند - و از هر جانب سواران زرد پوش مکال تن بجواهر گوناگون چون ماه درخشان مينمودند * عقل به بے سر و پائي در تنگناي حيرت ميشتافت * وَالْعَظْمَةُ لِلَّهِ ! وقتيکه کميدانان شجاعت شعار و اجتيان نامدار چون گل قباهاي تنگ در برداشتند - و بزرگ بلبلان چمن چهچه شکيب ربا با همدیگر ميساختند - دل سرمايه هوش و خرد ميباخت * صفهاي سنگهان متهور از هر دو طرف تا سرا پرده جاه و جلال - که از مقيش بانات سلطاني دلفريب و از کار چوب و طلا کاری با زينت و زيب بود - آنچنان نغمه ظهور می بخشيد - که خورشيد خاوری اقبالس نور از آن کردے - و مهتاب را بدان فروغ جاړيدی حاصل آمدے * چوبهاي طلائی شاميانه هاي آسمان رفعت ياد از ساعد سيمين خورشيد رخاں خلخ و يغمائی مبداد - و گلکاری بر نسرين و گل خورده ده ميگرفت *

حضور والا [براي] لانت بهادر حکم خيمه خاص فرموده - بر کرسی هاي زمردين حکم اجلاس دادند * چون فروش قلمي و سنجابی - و مسندهاي نخی و کمخابی - و پرده هاي زربفتی و آبريشمی و اطلسی - چون فاک از قناديل قمر و انجم فروزی بود * هريکے از صاحبان عاليشان چون نرگس چشم حيرت باز داشته - ببدائع هاي صانع بيهمتا و نيرنگي هاي قدرت ايزد تعالی از غيبت محويت نفس قالين ميشدند - و سايبان سرخ از جواهرات و مرواريد غلطان مکمل بنظر آورد که گنج باد آورد را در جنب آن وزنه نهادند * مخمل صاف چون عذار ماهوشان - و از گلهاي کار چوبی چون باغ ارم نمايان - صفحه

مخلمین از نگارستان گل و بلبل و فاخته و طوطی برارژنگ مانی نگار
 خورده گرفته - و از کار چوبی و طلا کاری انجم را غیرت افزوده -
 خیمه های خورد با ریسمن ابریشمین و بدک های طلائی و سیمین -
 تماشاگران چرخ کج باز را از طلسمات غیبی می نمودند • الماس و یاقوت
 و مروارید و زمرد و فیلم و فیروزه و مرجان و عقیق بر هر یک خیمه آنچنان
 تعبیه یافت بود - که جواهر شناس خرد در حساب آن تعداد ریگ روان
 بقصور معترف می آمد • صنوبرقدان گلعدار بقتل عشاق دست بخنجر -
 و طره بازان سرورفتار بدلقربی خوبی سبق ناز از بر - و اقسام عطریات
 لخلخه سائ مشک اذهر طرف ریخته - و شمایم انواع بخورات در
 مشام های آن نازک مزاجان بیخته •

حضور انور جیغه گوهرین بر سر - و بر بازو اقدس از قطعه کوه نور
 آفتاب خاور را از هیبت لرزان ساختند • لاک بهادر بجیغه مرصع و
 سرپیچ مکل و حلقه دست طلائی مرصع زر نگار و مالای مروارید و پنججاه
 و یک کشتی ملبوسات و اسلحه گوناگون و ظروف طلائی و نقره و
 قالین های پشمینه کشمیر و ملتان و رقوم جواهر و کشتی های
 ملبوسات - معه دمسازان بقدر هر یک اعزاز اندوخت • حضور والا چون
 او را مشکور عنایات و متحیر این گونه انتظام دولت خدا داد یافتند -
 بتمشای افواج ترغیب فرمود - و بالای اسپ کرار - که عجیبه ارمنان
 خراسانیان در اصطبل حضور است - سوار شده - از یک تازی سپاهگری
 نفس مقدس نیز اطلاع بخشیدند •

چون جوانان پنجاب زمین - و سنگهان بجان نثاری قرین - اسپان
 نعل آتشین - و نشانه زنی - و شمشیر افکنی آن شجاعان رستم جبین
 بظفر لاک بهادر در آمد - تعریف و توصیف قواعد را بعد رسنید -

که بمکیال تحریر در نیاید * یازده هزار روپیه عنایت نموده باهتر از چون گل خود بالید * مردم اکالی - که لباس سوسنی در بر گرفته - در سواد صحرا اسپان را بجولان آورده - بصدا هائے ناقوسی پردا گوش چرخ^۱ سندروسی میدریدند * چکر هائے آهنین^۲ بر سر - و نیزه هائے دراز در بر گرفته - به بلا گردانی جوش و خروش می داشتند * و از سلاح و خنجر و تیغ و سپر و نیزه و جمدهر و خود و طمانچه و بندوق و اسپان سبکخرام و افراس زرین لجام و قبا هائے زر تار گونا گون بمیدان گردی و صحرا نوردی گرمخیز شدند *

از حضور انور بطریق تعایف برائے شاه انگلستان تجویز شد * محاسبان اوهام در احصائے آن بقصور اعتراف آرند * فیلان کوه تمثال - و اسپان و خش خرام ولایت خراسان و عراق و ترکستان - که بعد از نادر شاه افشار این چنین شوق سواری در نهاد هیچ یک از شاهان ولایت و هندوستان غایبان نکرده - در امتطبل خلص قریب سی هزار اسپ سواری خاص مقرر است که - «هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ»^۳ باشد - و هودج هائے مرصع نقره و طلا - و اقسام زین هائے با زین و زین و با قاش هائے جواهرین - و جلهائے مقیشی و گوهرین - و جواهرات گونا گون - و ساز و سامان الوان - و اسباب ابریشمینه - و پوشاک هائے پشمینه - و خلاع اطلس - و خیام بنات - و مخمل رنگین - و جیفه هائے مرصع - و باره هائے گوهرین - و سر پیچپهائے مطلا - و کفته هائے^۴ جواهرین - و انواع

^۱ MSS. B and C omit چرخ.

^۲ It is an iron quoit or circular ring which the Akalis wear round their turbans.

^۳ Quran I. 30.

^۴ A Hindi word for the necklace which the Indian gentlemen used to wear in those days.

اسلحہ شمشیر و سپر و خنجر - کہ در جباخانہ سلاطین قدیم - یکے از
 آن بہ ہزاران دقت بہم میرسد - و فواکھ این دیار - کہ تعداد این ہمہ
 نعمت متواترہ قصور ہر آرد - بمعتمدان لات بہادر بموجب تفصیل
 عایدہ تحویل یافت •

بنیان محبت را تزیین دادہ - بہ تاج بخشی و کشور کشائی
 سرمایہ نیک نامی حاصل کردہ - کوس لَمَنِ الْمُلْكُ نَوَاحْتَفِدْ لَات بہادر
 بشکرگذاری حضور انور معترف و ثناخوان - و بانصراف رخصت
 یافتہ - روانہ انگلستان گردیدہ - و خود بدولت و اقبال چون نسیم سحر
 سایہ عاطفت بر گل زمین دارالسلطنت لاہور انداختہ - بساکنین آن ولایت
 را سرمایہ بہار افزودند •



¹ Quran XI, 16.

² Lord William Bentinck retired from office in March, 1835.
 The meeting at Ropar took place in October, 1831.

باب سی و ششم

وقایع سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و 1882 A. D.

نه - وصل گل بهار بیگم *

چون آینه ضمیر اقدس سجنجل خاطر مقدس را صیقل عشق الهی
و جذبۀ تاطف نامنذاهی مدام زنگ زدا ضیا افزاست - توجهه والا مدام
بدام دام بلغان زلف دوتا مید - و بغیال خط و خال ظاهری و ذوق
وجد حال قید بوده - از هستی حسابی بر گیرد - و نیستی را در
هست بشمار آرد • العظمة لله ! کارخانه سلطنت را انصرام دادن -
و از خود رفتگی ها را رواج بخشیدن * ع -

این دو تیغ است که همخانه نگردد هرگز •

وید بهادر از لانت بهادر رخصت یافته - بپلبوس حضور رسیده -
از استحکام موالات - که در دولتین عایتین صورت بسته - بپلس بندگی
قدیم افسانه بر خوانده • چند روز بسیر باغ بادامی - که در وسعت
گاه حضرت لاهور چشم نیکوان چون او ندیده - و دیده روزگار در آرائش
و پیرانش این جنان - که جنان پیرو جوان قربان اوست - چون نرگس -
چها انتظاری که نکشیده - پرداخته - رخصت معاودت یافت •

بندۀ راقم در عهد یازده سالگی بپاس مخدوم زاده برحق مقبول الله
الصمد مولوی نور احمد چشتی عَمَّرَهُمُ اللهُ تَعَالَى کتابی موسوم بروضة
الازهار مدون ساخته - و در آن هر بیست باغ معموره امراء نامدار و
حضور والا اقتدار را درج ساخته • طرفه خیابان پیوندی [برای] فرهنگ
ارواح - و چمن بندی از برای نصارت دیده - اشباح نموده • باغ بادامی
منجمه اوست - طالب مدح آن باغ چون چمن بپایر چشم متوجه آن

باغ شود - چه از لطافت که گل نچیند؟ و چه در کنار فطانت که
 نشیند؟ درین سال خواهرام را - که بواحد بطنی از تکیه پنهان
 [پنهان] بوده - فاک غریب کش او را جان بشکرد چون بحکم حضور
 انور او را منسوب بشاهجهان کرده - در لاهور برشادی او هزارها روپیه
 صرف نموده بودند * والدین را ضامن داد و دهش مردمان وقت
 پرسش تعبیر کردند * فقیر عزیزالدین رضا انصاری و خلیفه نورالدین
 انصاری از قانون به بی اعتدالی نشسته * من چون قطره چند از چشم
 والد ما چند از چشم والد ماجد بترشح دیدم - بسیار گریستم * آخر او
 را بآتش کده سپردند * او بمن نشسته - بیمار داری کرده - و از
 مادر افسانه خوانده * من بحکم همت در خوردی این بیت بیاد
 گرفتم :-

[بیت] همت بلند دار - زبونی مکن - که چرخ

هر جا زبون ترست - برو خیره ترشود

سردار هری سنگه و سردار لهناسنگه و دیوان اجودهییا پرشاد و فوج
 جمعدار خوشحال سنگه و فوج اردلیان خاص گواہ فرموده - بغل سری
 کٹاس مشرف شده - از راه نمکسار رام رس^۱ و میانی لاهور را مخیم اقبال
 ساخته - بعد از چندے در سری امرتسر جی جبهہ نیاز بر افروختند *
 و بعد از حصول شرف زیارت گرنتمه صاحب - که از کلمات قدسیہ بابائے
 کونین است - و غسل تالاب مبارک - اقتباس از هرمنقل نموده -
 خاطر را مشرقستان انوار ساختند *

روزے در عالم داد و دهش و جشن افروزی - که پری پیکران
 هر دیار - در رقص بدست افشانی تحریض از ترک علایق و عوایق

^۱ A Hindi word for salt. Reference is to the salt mines at Khewra in the Jehlum district.

بصاحبان صفوت و صفا می نمودند * ادائے بهارین گل حسن و جمال -
 نازکین شاهد عالم خیال - گل بهار نامی از طایفه شریفه - که پروانه دلها
 بر شمع چهره اش سوزان - و از غیرت چشم سرمه آگیزش فرگس طناز
 حیران بود - در نظر اقدس جلوه کرد * الله الله ! لب لعش آتش
 افروز سوختگان فایره عشق و جنونی - و بیماران چشمش را از مسیح
 لبش از پسته و بادام دل افزا * معجون زلف سیاه بر عارضش سنبلی
 است - گویا بر ورق گل - تقریرش در هنگام تبسم با تاشق زار مقدمه
 گل و بلبل * نگاهش آهوه در صحرائے دایها گرم خیز - و از یک
 توجه هنگامه آرائی رستخیز * بینی اش در نظر دور بین - شاخ سمن
 در لاله زار - هر دو عذار آبرویش خنجره از پے قتل مجروحان عشق
 خونخوار * عذارش آئینه کمال صباحت و صفا - باشمعی در نهایت
 ضیا * بناگوشش صبح عشاق از آفاق مراد دمیده - دهش غنچه از
 چمر خوبی بتازگی رسیده * فانش چشم عاشق بیماری - که از صفای
 سینه به هنگام وصل لغزیده - موعے میانش دیده بصیرت راقم را سر رشته
 امعان از دست گسسته - طغاب سراپا حیرت در گلوئے فکرت کشیده :-

[ابیات]

ز زلفش سنبلی اندر پیچتلی	بشوقش مرغ دل در اضطرابی
بزیبائی خرامش دایربا تسو	بر عذائی قسد او خوش ادا تر
دهانش همچو گل در خنده ریزی	شمیم کاکلش در مشک بیزی
نه چشمش - فرگس بیمر بنگر	نه زلفش - حیة خونخوار بنگر
زبانش در تکلم گوهر افشان	ز رویش عالمی شد مشرقستان
سراپایش بطنازی هم آغوش	قدش با غمزه و با ناز همدوش

* In MSS. B and C. گر for کرد *

چون حرف محبتش جا کرد - بر سر پر دل اقدس نشست - ستر
 میر باغبان آن گل تازه بهار را از جوش بابل آگاه نموده - بر استغذایش
 افزود - و شگرف جواب و سوال در گل و بابل انداخته - مذاق
 قرب محفل خالص الخالص از میان در بود • ناتوانی توان گرفت -
 ضعف بچوانی رسید • بندگی خداوندی یافت - برشتگی روز بازار
 گرفت - و سوختگی افروزش نمود - از خانه خرابی های عشق
 جفاکار خانمان ها ویران - و در دیرش زنار بدوش • صد چون شیخ صنعان
 کیش دشمن درم شکن - دیر آباد مسجد برهمزن - ابوالفیض فیضی
 فیاضی اکبر آبادی پور مبارک^۱ که از برشته جگری در عالم وحدت برادر
 خوانده من است - در عاشق و معشوق چه خوش نایبچه بر زبان آورده -
 و در هند زمین چه خوش آتش پارسی پخته سوختن دلها افروخته •
 این هندی نژاد میخواست - که بیته چند سر نوشت عشاق را - که در
 بحر کتابش در مدح عشق متاع دل و دین بآب داده - از من است -
 می نویسم - اما بملاحظه تفضیل تقدم تیمناً پرداخته :-

شاهنشاه بے نبرد - عشق است	سلطان خرابه کرد عشق است
در ریگ روان دغیند او	در دست تہی خزیند او
صد معرکہ آرزوئے سپاهش	صد ناله نقیب بارگاهش
از آب جگر گذشته دل تنگ	بر آتش دل نهاده اورنگ
صد قند سپاہ در نشستش	صد فتح نهفته در شکستش
بر کوه غم کشد عماری	بر مرکب خون کند سوزی
بر خاک فنا مدار تختش	تاریکی شب چراغ بختش
صوتش ز بلا دریغ خوردن	جام از کف دست تیغ خوردن

^۱ Shaikh Mubarik was the name of Fayzi's father.

آبادی او همه خرابی	ناکامی او بکامیابی
از دیده بدیده شاه راهش	وز سینه بسینه جاسوگاهش
هم مشرب او بجم مایل	هم تیغ سیاستش حمایل
هم کاسه خاک آبرویش	هم خوابه حسرت آرزویش
سیماب ب موج گریه رفته	المس بنوک شعله سفته
آتشکده سائر صوحش	صد میکرده توبه نصوحش
المس نشان داغداری	نلسور فروش زخم کاری
تاخ آب جگر بسینه ریزان	خاکستر دل بدیده بیوزان
گلبرگ نشان خار خواری	نطع افکن خاک خاکساری
برق افکن فرق خاندانها	پر توبر شمع دردمانها
از خون خرد نگار پیوند	وز ساسله جنون صلی بند
از آه زهر لبه جگر بار	وز اشک بهر دمه شرر کار
جادو و نسون وظیفه او	اوستاد جنون خلیفه او
از تهره و رسم خانه پرداز	بتخانه شکاف و کعبه انداز
که کشته ز دین چراغ ناموس	بنهاده بنام کعبه ناقوس
انداخته گاه فارغ از غیر	پیرهن کعبه زینت پیر
حرف شب عاشقان دراز است	افسانه عشق جانگداز است

چون آن عنبرین موسی پریشانی در جمعیت آباد باطن اقدس
انداخت و آن طایر آشیانه قدس را هماغه فرق خود دید - بے اختیار
دل و دین فداے آن پیکر قدسی نموده - برنگ اسیر گشت - که کار
از معشوقی بعاشقی کشید • بطیاب گل بیگم مخاطب ساخته - بر همه
پردگیان عفت فضیلت بخشیدند • هر دو برادران آن هودج نشین عصمت

را بمیرزائی و نوابی بر آورده - نزدیک خاص و عام رانی خان^۱ ساختند •
 پری پیکوان نازک بدن - که هر یک را کف پا از گل یاسمین نرم تر بود -
 بکف پاسایش مامور - و خود بنفس نفیس هم بستر آن رشک مور
 گشته - از جوانی مجدداً حساب بر گرفتند • چون صبا^۲ خوش
 گوار موافق طبع اشرف شد - درین سال خجسته نامند - که پر از شراب
 نگشت - و سبوسه^۳ نبود - که چون صراحی در قلقل نیامد • امرای^۴
 نامدار نیز تبعه^۵ در میضواری و بد مستی قصور نکردند •

از جواهرات و مروارید و لعل و یاقوت و نقود و اخبیه و اقمشه و
 تیولات و افراس و اقبال سوائے کوه نور یک لخت تحویل دولتخانه عالیه
 شد • هر کجا مغلی بود - بعد از یکصد سال کامل کمر و خنجر میرزائی
 بیاد میرزا در کمر بست • و کمز زور آوران دهر را بزور بازوی ترکمانی
 شکست • بواب نواب در شهر بحکم تصحیف قبای تبختر در بر
 گرفته - نواب میر معین الماک را از خود کم و بر سر اشتهام بوده - دود
 از نهاد فقرای باب الله بر آورد - و نقیب های خوش آواز در جلوس
 آواز نوبتاش گویان - و میر غضب ها با شمشیرهای آخته - در سواری
 بفیایت غضب پویان • کنور بهادر بضیقت عروسی عرض رسانیدند •
 پذیرا فرموده - معه آن طائوس خوشخرام بارگاه عفت بدولت خانه نو
 چشم حدقه دولت التفات فرمودند • دوران کاشانه اقبال جشن طوی
 فرموده - قدسیان را در آن بزمگاه عفت مستعد مروجبه حسانی بانندند •
 مجلسی بآن معشوق انعقاد یافت - که تا زمانه باقی است - از آن افسانه
 بانیست • آن وقت این رباعی شاعری تکرار یافت :-

ای کاشکی که یک شبکی کنج باغکی
 بودی چراغکی میکی با اباغکی

^۱ In Panjabi a term of contempt.

معشوقی شکر لبکی ششوخ چشکی
 بسد مستکی جفا کنکی پر دماغکی

بعد از فراغ بخلعت و خنجر و فیل و جواهر فرق اقبال کنور بهادر
 را برفلک الافلاک رسانیده - معاودت بقلعہ مبارک فرمودند • از عرائض
 اخبار بے بند و بستی صوبہ نرہت تخمیر کشمیر بسمع اقدس رسید •
 جمعدار خوشحال سنگہ را غمخوار دولت تصور فرمودہ - باین خدمت
 اعلام فرمودند - کہ خو کردہ قدمبوس است - ازین معنی بلطائف
 الحیل گذرانیدہ • چون خدا آزایی دیوان بیساکہ سنگہ معتمد کنور
 شیر سنگہ بہادر ناظم کشمیر و مال اندوزی او معلوم فرمودند • بکیفر
 کردارش منتہز فرصت شدند • چون در سلطنت و خلافت دیر و حرم
 بجای نبود میباشند - برلسان ہریکے از رعایا این شعر شاعرے جاری ست:

بہشت آنجا کہ آزارے نباشد کسے را با کسے کارے نباشد

دیوان بیساکہ سنگہ اہل تسنن را وقعی نہادہ - با اہل تشیع بدگرگونی
 برآمد - و آن گروه فوجہ گر را بظن دیدگی خلائق انداختہ - معبد
 شان مستاصل - و کربلاے قدیم شان را حوالہ بتیلن پور حاکم شام نمودہ -
 ہنایے پرستش آنها متزلزل ساخت •

و بعرض رسید کہ: ہوائے رعونت و بغی از اطوار دیوان معلوم میشود -
 کہ در سردار جمعدار • خوشحال سنگہ و بہائی گور مکہ سنگہ گیانی را ازین
 معنی آگاہ ساختہ - برائے انتظام آن مکان راحت جان اشعار فرمودند •
 درگاہ شاہ میر فاروقی - کہ پیر دارا شکوہ است - و در لہور از تالاب
 و مسجد متصل درگاہ طیبیات پاکدامن خوش زیارت گاہ است - از
 سنگ مرمر عمارت خوش دارد - از نظر اقدس گذرانیدہ - و بملاحظہ

گورورام داس جمع که با هم در حالت فقیر اتفاق ملازمت مانده - و خشته برائے بنائے سری امرتسر جی - که این وقت معبد کهن و مهین است داده - نظر گذرانیده - آداب بجا آوردند - و فقرا را از زینت ظاهری مستغنی یافته - حکم بسنگ مرمر فرمودند • چون در راه نزول صعودی شد - ازان مانع آمده - این ها از حکم پروردگار شمرند • شاه میرا قدس سره میان میر گویند - از اولاد عمر بن خطاب خلیفه دوم است - هشتاد و دو سال عمر یافت - و مردم ازین زیاده تر گذارند - دلیل کتاب قاطع حجت شان است • ملا شاه - که پیر ولی رام است - مرید وے بود • دارا شکوة بیعت وے کرده بود • چون از خوف اورنگ زیب محی الدین امان خواهان نزدش رسید حکم باجلاس بر سر مرقع خود دادند • دارا شکوة بحکم ادب دور ترک از مرقع نشست فرمودند که : « ترا دولت آخروی است - چشم بر بند • » چو چشم بر بست - عالمگیر را پادشاه یافت - و خود را در جنت دید - چون سیاستش در شاهجهان آباد بوقوع پیوست - عالمگیر بحکم انکار معه قاضی قوی از وے ترک جست • بر سر دروازه درویش دربان پادشاه را نشناخته مانع آمده عالمگیر با آواز بلند گفت که : ع

در درویش را دربان نباید •

شاه میر از خلوت آواز دادند که :

[فرد] در درویش را دربان نباید که خوک و سگ درون در نباید و خود بحکم سلطنتش مابین بر سر دروازه رسیدند • عالمگیر چشم گردانیده - گفت که : « دارا شکوة ! شما را از سلطنت معزول ساختم • » فرمودند که : « چشم بند کن • » چون بند کرد - دید - که سبد نجاست بر سرش - و دارا شکوة بر سر بر جفت اجلاس دارد • چشم باز کرده -

حکم به عمارت نموده - و نذر گذرانیده - باز رفت *

معروض اقدس شد که - در سبزی مندی لاهور متصل مسجد
 طلائی مبنیة نواب بهکھاری خان مصاحب خاص میر معین الملک - به
 پشت کثرة - که در خرچ چراغ و ایمة مسجد مقرر است - محاذی
 مسجد مبنیة علاول خان مکانیست - باولی دار - که گورو رامداس
 جی بنائے آن فرموده بودند - و مسلمین در تسلط خود آن چاه را
 بچوب ها مسقف کرده - بالائش دوکان ها انداخته اند * پڑھش
 آن بکنور بہادر فرمودند - کنور بہادر خود متوجہ شدہ - انداختن
 آنرا بر ویرانی متحمل نموده - مانع آمدند *

دیوان کرپا رام - کہ بغرور غلامی قدیم اقا ئی میخواست - و از
 اطاعت کہ جلاے عبودیت پازینہ از آن میتواند شد - پہلو تہی میساخت -
 عرض نمود کہ : ہواے ہردوار در سر دارم * فرمودند کہ :

چو تیرہ شود مرد را روزگار
 همان میکند کس نیاید بکار

چون قاعہ ودھنی^۱ در تصرف سرکار انگریزی رسیدہ بود - بہ وید
 بہادر بموجب اقرار لائت بہادر اطلاع فرمودند * وید بہادر عرض داشت
 کہ عنقریب از صاحبان صدر حکم استخلاص آن میرسد * درین ولا وید
 بہادر را حکم روانگی بغور دادند - و این جزوہ معقر کاتب الحروف
 را بہ تاکید این کتاب ارشاد فرمودند *

¹ On the south of the Satlej: originally belonged to Ranjit Singh's mother-in-law Sada Kaur, on whose death in 1831 it was taken over by the British for the time being. See also pp. 160 et 175, Cunningham's History of the Sikhs, ed: H. L. O. Garrett.

باب سی و هفتم

وقائع سال یک هزار و هشت صد و نود

مواخذه بیساکه سنگه - فقیری

1833 A.D.

کرپارام - و قحط کشمیر*

چون رنج وجود سلاطین باعث تخریب خلق خداست - و راحت
و صحت اجسام پادشاهان موجب رفاه خاق الله مقرر است - و هر
چه مکتوب لوح ازل میباشد - ظهور آن ناگزیر میگردد *

گونه خلای در طبع اقدس پدیدار شد - و در آن حالت عرایض
خرابی ولایت کشمیر پیهم در حضور انور رسیدند - بے اختیار در حالت
بیخودی بر زبان اقدس گذشت - که چون ارادت ازلی در خرابی
مکانه نوجه برگمارد - تدبیر با تقدیر برابر نشیند - و درین حالت
حکم نغد فرمودند که : «جمعدار خوشحال سنگه و گورمکه سنگه گیانی
بدفتر داری اهرمل چوپڑه متصدی سودهرة روانة نظامت کشمیر گشته -
بند و بست آن ولایت سازند - « و خود بنفس نفیس کوٹلی را مضرب
خیام اقبال نموده - دیوان بیساکه سنگه را داخل پونچپه یافتند *

چون دیوان بیساکه سنگه بیارگاه قهرمانی رسید - پا بزنجیر و به
زندان بلا دستگیر و اسیر گشته - بتعهد یک لکه و بیست و پنج هزار
روپیہ بضمانت الارق فراسیس از نواخانه عم نجات و رهائی از قید الم
رستگاری یافته - بیسر و کار در انار کلی میهمان^۱ نشست * چون خدمات

¹ Reference is to the cantonment or lines of the Sikh regiments under the command of the French officers Generals Allard and Ventura which were situated between the tomb of Anarkali (at a present occupied by the Secretariat Offices, Lahore) and the house of Allard (at present belonging to the Maharaja of Kapurthala)

قدیم دیوان گریبا رام مرتسم لوح ضمیر اقدس بود - راجه کلان بہادر را پیش او فرستادہ - دلدهی فرمودند • اگرچہ از اخلاق و اہیہ اش راجہ کلان بہادر را گزانہیہ گوناگون بود - اما بحفظ مراعات امر خداوند دین و دولت کردہاے او را نا کردہ انگاشتہ - پیشش شناختند • اما چون رنگ کدورت بر آیند ضمیرش بنصوحے جلوہ گر نشدہ بود - کہ مصقلہ مییافت - همان آس عناد در کاسہ اش معاینہ گردید :

مہتری در قبول فرمان است
 ترک فرمان دلیل حرمان است
 دافع دل هست یقین صحبت نافرمانان
 لالہ را دافع دل از صحبت نافرمانست

خداوند دولت حالش را از کسوت اقبال عاری یافتہ - مطرود فرمودند - آخر چون بلای خود سر بکوة و صحرا نہادہ - وارد سر زمین بنارس - کہ خوش آرام گاہ وحدتیاں خدا پژوہ است - گردیدہ - از خلق گسستہ - و با خدا پیوستہ - لباس فقیری گزید •

حضور والا قلعة امر گہز را سیر فرمودہ - از راجہ نھیان سنگہ کلان بہادر ضیافت پذیرا فرمودہ - بعطای خلائع فاخرہ سرافراز ساختند • درین مکان چشمہ ایست - موسوم بکول سر کہ آب تیر و مرداد^۱ ماہ آنہی در آنجا فراہم شود - تا یکسال آن مردم را کفایت کند - ملاحظہ فرمودہ - در وزیر آباد رسیدہ - از آنجا بسری امرتسرجی بسجادات پیشانی را نورآگین ساختند • درین منزل اسہالے چند بموجب خلل - کہ سابقاً تحریر یافت - بے اختیار آمدند • بعضی درد ناف

^۱ Reference to Raja Dhyān Singh.

^۲ Persian months corresponding to July-August.